

A black and white photograph of an elderly man with glasses, identified as Jafar Panahi, looking directly at the camera. He is wearing a patterned shirt. An orange rectangular box with rounded corners is overlaid on the lower part of the image, containing the title and author's name in Persian. A small red logo is also present in the bottom right corner of the orange box.

گفت و گو با
جلال ستاری

ناصر فکوهی



گفت‌وگویی که شرح‌اش در این کتاب آمده است، مفاد و هم‌سخنی درازنفسی میان دکتر ناصر فکوهی و جلال ستاری (از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹) است. نقل بی‌فزون و کاست تاریخچه‌ی بیش از پنجاه سال سر و کار داشتن ستاری با مقوله‌ی فرهنگ در دستگاه دولت است. ستاری می‌گوید: "همواره سعی بر این بوده است که مظلوم‌نمایی نشود و نعل و از گونه و وارونه نزنم تا برای هر مصلحتی، امر واقع را جز آنچه بوده است بنمایم."

از کتاب‌های نشر مرکز

گفت‌وگو با مهدی سبحانی حوری اعتصام

مهرجویی/ کارنامه‌ی چهل ساله گفت‌وگوی مانی حقیقی با داریوش مهرجویی

بوی درخت گویاو گفت‌وگو با گابریل گارسیا مارکز پلینیو مندوزا/ لیلی گلستان

بازپسین گفت‌وگو مصاحبه‌ی بنی یوی با سارتر گردآوری و ترجمه‌ی جلال ستاری

شام با لنی گفت‌وگو با لئونارد برلستاین موسیقی‌دان و رهبر ارکستر چاناتان کات/ بهزاد هوشمند



ISBN: 978-964-213-245-4



9 789642 132454

۳۲۵۰۰ تومان

گفت وگو با
جلال ستاری

ناصر فکوهی

گفت‌وگو با جلال ستاری

ناصر فکوهی

ویرایش: تحریریه‌ی نشرمرکز

حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز

عکس روی جلد: مهدی حسینی

اجرای طرح جلد: سعید زاشکانی

© نشرمرکز چاپ اول ۱۳۹۴، شماره‌ی نشر ۱۱۳۵، ۱۰۰۰ نسخه، چاپ و صحافی علی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۲۴۵-۴

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان بابالطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق محفوظ است.

تکثیر، انتشار، بازنویسی و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله:

فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز

کتابی و قبلی از ناشر ممنوع است.

این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: ستاری، جلال، ۱۴۱۰-

عنوان و نام پدیدآور: گفت‌وگوی ناصر فکوهی با جلال ستاری

مشخصات ظاهری: شش، ۴۶۶ ص

وضعیت فهرست‌نویسی: فبیای مختصر

یادداشت: این مدرک در آدرس <http://opac.nla.ir> قابل دسترسی است.

یادداشت: نمایه

شناسه افزوده: فکوهی، ناصر، ۱۳۲۵-، مصاحبه‌گر

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۷۶۶۴۶۱

فهرست

۱	مقدمه
۹	پیش‌گفتار
۱۲	نخستین یادها
۱۶	فصل ۱
۷۲	فصل ۲
۱۳۷	فصل ۳
۱۶۸	فصل ۴
۲۳۰	فصل ۵
۲۵۶	فصل ۶
۲۹۶	فصل ۷
۳۱۶	فصل ۸
۳۴۳	فصل ۹
۳۵۴	فصل ۱۰
۳۷۱	فصل ۱۱
۳۷۹	فصل ۱۲
۴۱۷	فصل ۱۳
۴۳۵	فصل ۱۴
۴۵۵	نمایه



مقدمه

این نخستین گفت‌وگو از مجموعه گفت‌وگوهایی است که امیدواریم در آینده به انتشار برسانیم. این گفت‌وگو در چهارچوب یک طرح مشخص تعریف می‌شود که نام آن را «انسان‌شناسی تاریخی فرهنگ ایران مدرن» نامگذاری کرده‌ایم، این طرح چیست و چه هدفی دارد، از کجا آغاز شد و به کجا می‌خواهد برسد؟ در نهایت چرا با جلال ستاری و نه شخصیت دیگری کار را آغاز کردیم؟ پاسخ به پرسش آخر، از همه واجب‌تر است و به گمانم به همین دلیل باید مجموع این طرح را تا هر کجا ادامه یابد به جلال ستاری تقدیم کرد. در طرحی که در نظر داشتیم و دارم، این بخش یعنی انتشار روایت فرد مصاحبه‌شونده، فقط قدم نخست را تشکیل می‌دهد و طرحی نرم‌افزارانه در قالب کتاب نیست، بلکه طرحی نرم‌افزاری در قالب یک شبکه‌ی مجازی و پیچیده از اطلاعات و تحلیل محتواها و احساس‌های رقومی شده (دیجیتالی) شده خواهد بود. از این گفت‌وگوها تنها گفت‌وگو با جلال ستاری و به پیشنهاد وی به صورت کتاب در نشر مرکز انتشار می‌یابد.

این طرح یکی از طرح‌های مؤسسه‌ی «انسان‌شناسی و فرهنگ» است که فعلاً در قالب وبگاه، افزون بر فعالیت خود به مثابه پربازدیدکننده‌ترین وبگاه فارسی‌زبان با رویکرد بین رشته‌ای در علوم انسانی، و همچنین در همکاری با گروه بزرگی از مؤسسات دیگر علمی و دانشگاهی و مدنی در همه‌ی قالب‌های جهان واقعی از حوزه‌ی پژوهش گرفته تا حوزه‌ی آموزش و ترویج در جهان واقعی کار می‌کند.

ادامه‌ی طرح نیز در همین وبگاه به سرانجام می‌رسد یا در یکی از زیرشاخه‌هایی که برای آن تعیین کرده‌ایم. هدف نهایی ساختن یک نرم‌افزار انسان‌شناسی تاریخی است که بتواند به کنشگر بیرونی امکان دهد، تاریخ یک صد ساله فرهنگ ایران را از طریق شخصیت‌های زنده و درگذشته‌ی آن، نهادها، فرایندها و جریان‌ها، وقایع، اشیاء، نوشته‌ها، میراث مادی و غیرمادی، تمام آثار حسی از دیداری و نوشتاری و بساوایی و غیره و ... بازسازی کند و امکان‌های بی‌پایانی برای جست‌وجو داشته باشد. نرم‌افزاری که سال‌هاست بر آن کار می‌کنیم.

سال‌ها پیش یعنی در دهه‌ی ۱۳۷۰ که به ایران آمده بودم و طبعاً تازه نوشتن در برخی از روزنامه‌ها و نشریات را آغاز کردم و یکی دو کتابی هم منتشر کرده بودم. روشن است عقلی ناقص‌تر از امروز داشتم. در آن زمان، در نشریه‌ی کتاب ماه علوم اجتماعی نقد نسبتاً تندی درباره‌ی کتاب در بی‌دولتی فرهنگ نوشتم که بیشتر هدف از آن انتقادی بود که بر نویسنده داشتم که چرا گروهی از روایت‌های شخصی‌اش را دستمایه‌ی تحلیل یک دوره‌ی تاریخی کرده است و نه تحلیل دقیق خود وقایع را. البته امروز، بسیار آن نقد به نظرم خام و حتی خلاف عقاید کنونی‌ام می‌آید، ولی در آن روزگار که تفکر دانشگاهی در نوعی تاریخ‌شناسی کلاسیک بسیار بر ذهن من تسلط داشت، خیال می‌کردم نقدی درست انجام داده‌ام. اما این ماجرا به خودی‌خود مهم نبود، زیرا باز به گمانم در آن نقد با شناختی که از جلال ستاری و کارهایش داشتم کمال احترام را به وی گذاشته بودم، و نقدم صرفاً به روش کارش در شناخت تاریخ بود. اما آنچه مرا به شدت تکان داد، این بود که برخلاف تصورم جلال ستاری، حتماً به تقاضای نشریه، نقد این نویسنده‌ی گمنام بر کتابش را خوانده بود و پاسخی بسیار منصفانه داده بود که کمابیش آن بود که در این کتاب قصدش بیشتر روایت یک تاریخ بوده است و نه تحلیل آن، و به نظرش به همین دلیل نیز وارد یک رویکرد تاریخ‌شناسی نشده بود و بسیاری از خاطرات کوچکش را آورده بود. در عین حال، ستاری در پاسخ به پیشنهادی که من در نقدم داده بودم، مبنی بر اینکه ایشان روزی، تاریخ فرهنگ معاصر ایران را بنویسد، با فروتنی‌ای تکان‌دهنده، نوشته بود اگر بخواهد روزی این کار را بکند، امیدوار است که من هم کمکش کنم. این پاسخ که حتماً نوعی تعارف بود و شاید هم تمایلی درونی در استاد، پس از نقد من در همان شماره به انتشار رسیده بود و تأثیر عمیقی

بر من گذاشت. و به قول معروف مرا تبدیل به یکی از علاقمندان واقعی جلال ستاری و شخصیت او کرد، یک علاقمند و نه یک «مرید»، یعنی وی برای من نوعی الگوی مقاومت در برابر زمانه و نامهربانی‌هایش شد، و یادآور این که برای کار کردن نیاز به اراده‌ی آهنین است، علی‌رغم تمام انرژی منفی‌ای که این جامعه و افراد و روابطش به انسان می‌دهند، حال چه به صورت انکار چه به صورت تعریف. دوستی ما با جلال ستاری بسیار دیرتر آغاز شد زمانی که شکل‌گیری نظری این طرح دیگر تقریباً انجام شده بود و در آن در خوانشی جدید کتاب ستاری نه تنها به نظر من راه خطایی نرفته بود بلکه دقیقاً این همان راهی بود که می‌توانست یکی از نوآوری‌های طرح ما را بسازد. وقتی جلال ستاری را برای نخستین بار و برای تشریح این طرح ملاقات کردم، و توضیحات مفصلی درباره‌ی چیزی که در ذهن دارم برایش نقل کردم وی صرفاً با همان حرکات تند و مبالغه‌آمیزی که همیشه با صورت و دست‌هایش نشان می‌دهد، آن را کاری عظیم و غیرقابل تصور دانست ولی برای مشارکت در آن، و تشویق دوستانش برای این مشارکت، چنان اشتیاقی نشان داد که مرا نسبت به کار خود امیدوار کرد. قرار با او بسیار زود گذاشته شد و ستاری روایات خود را از تاریخی که آن را با تمام وجود خود دیده و شنیده و لمس کرده بود، برایم حدود دو سال (۸۹-۱۳۹۰) و در بیش از سی ملاقات بیان کرد. این ملاقات‌ها نیز خود داستانی دارد که شاید روزی آنها را بنویسم. ملاقات‌هایی که دو، سه ساعت آن به گفت‌و‌گوی ضبط شده می‌انجامید اما پیش‌درآمد و ادامه‌ی غیررسمی آن در همان روز گاه به بیش از ده ساعت، ساعت‌هایی که چنان با خوشی و سبک‌سری می‌گذشتند که هیچ کدام از ما هرگز فراموششان نخواهیم کرد. و همین‌جا باید از همسر مهربان و دانشمند جلال ستاری خانم لاله تقیان که او هم برای ما به دوستی نزدیک تبدیل شد، تشکر کنم، که ده‌ها و ده‌ها بار در منزلش خانه‌ای دوباره برای ما ساخت و با چنان صمیمیتی از ما پذیرایی می‌کرد و هنوز هم می‌کند که خود را عضو از خانواده‌ی ستاری می‌پنداریم. به هر حال مصاحبه‌ی جلو می‌رفت و من نیز بسیار می‌آموختم و تلاش می‌کردم روش‌های گفت‌و‌گوی تاریخ شفاهی را با روش‌هایی که خود در نظر داشتم که بیشتر به مصاحبه‌های بالینی (کلینیکال) انسان‌شناختی، شباهت داشت در هم بیامیزم. گاه پا را از گلیم بسیار فراتر می‌گذاشتم تا ستاری را از کوره به در برم و اوج احساساتش را تحریک کنم. و گاه

از اینکه تند می‌رفتم پوزش می‌خواستم. اعتراف می‌کنم این گفت‌وگو برای خود من آزمایشی بود که چگونه و تا کجا می‌توان بر سیستم عصبی یک انسان در یادآوری گذشته‌هایی که گاه بسیار دردناک بوده‌اند، فشار آورد. فشاری که هم او و هم من می‌دانستیم لازم است تا آن گذشته‌ها به نوشته‌هایی تبدیل شوند که نخستین مواد خام را برای تحلیل به ما عرضه کنند. هم از این رو و از روز نخست مطمئن بودم این کتاب باید الگوی اولیه‌ای باشد برای کاری که با بسیاری دیگر از بزرگان فرهنگی معاصر خواهیم کرد. هرچند موفقیت کارهای دیگر به این حد نرسید.

اینکه این طرح چیست را باید در حرکت آن به جلو درک کرد، چندین سال است که بر پایه‌های فکری آن کار می‌کنیم و دوستان زیادی در آن مشارکت داده شده‌اند که اغلب از دانشجویان پیشین خود من هستند. طرح در پی یافتن «حقیقت تاریخی» نیست زیرا ما معتقد به وجود چنین حقیقتی جز به صورت متناقض، پراکنده و بی‌نظم و تفاوت‌دهنده و تفاوت‌یابنده در نزد کنشگران اجتماعی و حتی در جریان‌ها و نهادها و وقایع نیستیم. چگونه می‌شود در یک جنگ یا انقلاب یا حتی در فرایندی فرهنگی نگاه آدم‌های متفاوت و با تجربه‌ی حسی مختلف یکسان باشد، در حالی که گروهی در آن قربانی بوده‌اند، گروهی قربانی‌کننده و گروهی خنثی. تاریخ اغلب برای ما ساخته و نوشته شده است، در حالی که در این طرح ما بر آن هستیم که هر کس، و هر کس در توان فکری و اندیشه‌ای و بر اساس نیازهای خود بتواند تاریخ خود را بسازد یا بهتر بگوییم بیابد. آیا این حرف به معنای آن است که بدین ترتیب «تاریخ» تبدیل به «روایتی داستانی» خواهد شد؟ به نظر ما خیر، زیرا تاریخ از ابتدا یک روایت داستانی است با تأثیرات واقعی در زمینه‌ها و در میان کنشگران واقعی. دلیل آنکه شاید بیش از صد سال است ما همچنان در یافتن و بازتاباندن و تشریح تاریخ خود ناتوانیم و دائماً در تنش با یکدیگر که چه کسی راست می‌گوید آن است که می‌خواهیم تاریخ را به گروهی از «واقعیات» سخت تقلیل دهیم که همه باید از آن برداشت یکسانی داشته و به گونه یکسانی آن را دریافت و به شکل یکسانی بر اساس آن عمل کنند. این نظر که اصل و اساس خود را از نوعی تمایل عموماً آمرانه و ایدئولوژیک می‌گیرد به جنایات و مصایب بزرگی در طول قرن بیستم منجر شده است. در حالی که به نظر ما تاریخی انعطاف‌آمیزتر که بتوان در پیوستاری منطقی و علمی تعریفش کرد اما نه در یک روایت ساده و بدون تغییر، تاریخی است که در نهایت به یک تاریخ حسی

شباهت خواهد داشت. این گونه از تاریخ‌شناسی پس از آنال به شدت به آن دامن زده شده است و بسیار گویاست و در آن کمتر می‌توان به سراغ ایدئولوژی به مثابه عاملی انحراف‌دهنده رفت.

اما همانگونه که گفتیم انتشار روایت اولیه در قالب کتاب، به معنای آن نیست که کل محتویات کتاب «تفتیش» شده و «حقیقت‌یابی» شده است، ما نه چنین ادعایی داشته و نه داریم، کتاب روایت یک فرد است از آنچه خود تجربه کرده و بدون شک مورد مخالفت بسیاری از دیگرانی که ممکن است اسناد و مدارکی را علیه آن منتشر کنند و یا برعکس آن را فاقد هر گونه ارزشی برای نقد بدانند و یا هر واکنش دیگری که به آن نشان دهند. همه‌ی این واکنش‌ها برای ما اهمیت دارد، اما به سختی و به کندی بسیار ممکن است روش ما را تغییر دهند. ایده‌ی این تاریخ‌فرهنگ، که به هیچ‌وجه ادعای آن را نداریم که یک «تاریخ‌شناسی» در معنای عام آن باشد، بلکه بیشتر یک انسان‌شناسی فرهنگ ایران است، با سخنانی آغاز شد که ستاری در همان مقاله گفته بود و همو بود که نخستین‌بار پذیرفت که سفره دلش را باز کند و اجازه دهد که هر اندازه ما مایل بودیم او را زیر بمبارانی از پرسش‌های بی‌پایان قرار دهیم. باز همو بود که راه را برای گفتگوی ما با تعداد بسیار زیادی از شخصیت‌های دیگر که در اینجا نام آنها را نمی‌بریم، اما هر یک از آنها تأثیری بسزا در فرهنگ ایران معاصر داشته و خوشنامی و شهرت آنها نیز ناشی از همین تأثیر است، معرفی کرد. گفت‌وگوها امروز حدود چهار سال پس از شروع طرح، با بیش از بیست شخصیت و بیش از ۵۰۰ ساعت اطلاعات به دست ما داده‌اند و فایل‌های مربوط به آنها در قالب پرونده‌هایی که برای هر یک از این شخصیت‌ها به زودی در انسان‌شناسی و فرهنگ گشوده می‌شود، شامل تمام اطلاعات مربوط به آنها است.

در انتها جای آن هست که از استاد همیشگی و دوست امروزم جلال ستاری که نخستین کسی بود که این گفت‌وگوهای خاص را پذیرفت و از همسر گرامی‌شان که حضوری طولانی را در حیطه زندگی‌شان از جانب من پذیرفتند تشکر کنم. من در این گفت‌وگوها به مردم شناسان ابتدای قرن شباهت داشتم که تلاش داشتند درون زندگی موضوع مورد مطالعه خود دائماً سرک بکشند و در همه چیز دخالت کنند و طبعاً این انتظار می‌رفت که واکنش‌های شدیدی برایم ایجاد شود، اما دیدگاه بلند جلال ستاری و تقریباً تمام بزرگانی که این گفت‌وگوهای طولانی را پذیرفتند و به زودی با نام آنها،

آشنا خواهید شد، نشان داد که چقدر ارزش کار را درک کرده و خواسته‌اند بخش اصلی کار باشند. البته برخی از بزرگان هم نپذیرفتند، چون به هر دلیلی نمی‌خواستند از گذشته‌های فرهنگی پیوند آنها با حال و آینده فرهنگ که هدف اصلی ما در این طرح بوده و هست، سخن بگویند و یا نمی‌دانستند دقیقاً صحبت بر سر چیست و یا به هر دلیلی اصولاً علاقه‌ای به این کار نداشتند.

این کتاب به جلال ستاری تقدیم می‌شود. کما اینکه این طرح نیز اگر به سرانجام و استحکامی برسد و ستاری اجازه دهد به نام او ثبت خواهد شد نه به این دلیل که جلال ستاری یک «اسطوره» است، نه به این دلیل که او یک «انسان بی‌نقص و ایراد» است، نه به این دلیل که «حافظه او هیچ کاستی نداشته» است، یا هرگز جایی در نوشته‌ها و رفتارهای علمی‌اش یا در زندگی خصوصی‌اش «مرتکب خطایی نشده باشد»، چنین مشخصاتی به واقع اسطوره‌هایی هستند که کسی که اندکی جهان دیده باشد و بویی از دانش برده باشد و به خصوص جهان و زبان انسان‌ها و سرگذشت آنها را بشناسد، می‌داند که هرگز وجود خارجی نداشته‌اند مگر در حوزه‌ی قداست و همان گستره اسطوره‌ای. تقدیم این کتاب و این طرح به ستاری به این دلیل است که او برای اولین بار پیشنهاد انجامش را داد و او اولین بار آن را باور کرد و از هیچ کمکی برای پیشبرد آن دریغ نکرد. در حالی که هیچ دلیلی برای این پذیرش نداشت. جز تجربه بلندش از زندگی و از پیچیدگی‌های فرهنگ و از اینکه باید شروع به نوشتن فرهنگ معاصر این کشور کرد؛ چنانکه بسیاری کرده‌اند، و ابداً ادعایی نداشته و نداریم که کار ما حتی جزو کمترین یا اولین یا آخرین‌ها باشد و اصولاً در مجموعه‌های دیگر کارها پذیرفته و طبقه‌بندی شود. اما ستاری خواست و به من بارها تأکید کرد که با این کار می‌توان درون لایه‌های تودرتوی حیات انسانی در جایی میان حیات حسی و تجربی و حیات بازسازی شده فرهنگی که بر اساس آن حیات نخستین، فرهنگ را در تمام پیچیدگی‌ها و تفسیرناپذیری‌هایش ساخته راه یافت و آن را درک کرد. از این بابت، و بابت تمام دوستی‌هایش که سبب شد این کتاب به نتیجه برسد متشکرم. امروز بیش از ده‌ها پژوهشگر جوان در این طرح که به هیچ رو کوچکترین کمکی از هیچ منبع دولتی یا خصوصی دریافت نکرده است و به همین دلیل نیز با سرعتی بسیار کم پیش می‌رود و همه همکاران آن نیز همچون در «انسان‌شناسی و فرهنگ» بدون مزد و داوطلبانه همه کارها را پیش می‌برند، مشغول به فعالیت هستند و این برای ما یک افتخار است

و برای ستاری اطمینانی که ابراز علاقمندی و چراغی که فراوی ما روشن کرد ممکن است روزی به سرانجامی برسد.

این نکته‌ای بدیهی اما همیشه لازم به تذکر است که هر خطا و کاستی که در کتاب وجود داشته باشد، متوجه شخص نگارنده این سطور است که شاید به اندازه کافی زحمت نکشیده و یا به قول بسیاری آدم عجول و شتاب‌زده‌ای است، اما به خصوص آدمی که هرگز معتقد نبوده و نیست بتوان هیچ کاری را در جهان واقعی به انجام رساند بدون آنکه خطایی در آن نباشد. منتقدان البته جایگاه خود را دارند ولی هر کس می‌تواند منتقد این کتاب و نقص‌هایش باشد تا با صیقل خوردن کار، شاید در آینده کاری بهتر به انتشار برسد. جای تشکر از جناب آقای علیرضا رمضانی، مدیر محترم نشر مرکز نیز هست که با انتشار کتاب موافقت کردند.

جلال ستاری با بیش از ۹۰ تألیف و ترجمه، نه نیازی به چنین کتابی که شاید ارزش آن را داشته باشد که آخرین اثر منتشر شده او نامیده شود، داشت و نه به همچو منی که روایت‌گر زندگی‌اش باشم، بنابراین منتهی که بر سر من گذاشت همواره در یاد و ذهنم به مثابه الگویی شاید تقلیدناپذیر اما همواره مطبوع، باقی خواهد ماند. تجربه‌ی ساعت‌های بی‌پایان گفت‌وگوهای ما، با سرخوشی‌ها و بی‌خیالی‌ها و سبک گرفتن سختی‌های زندگی، خنده‌ها و عصبانیت‌های ستاری و شوخی و جدی شدن‌های پی‌درپی‌اش، خوش‌ترین لحظات زندگی من بوده است، ساعات شادمانه‌ای که دو نسل را با نزدیک به سی سال فاصله به هم پیوند می‌داد و بعدها همانگونه که شرح خواهم داد، با بسیاری از بزرگان دیگر فرهنگ ایران تکرار شد، اما هرگز به دلیل شخصیت خاص ستاری شادمانی و ارزشی را که برای زندگی قائل می‌شد به من منتقل و مرا در خود سهیم نکردند. بنابراین امیدوارم او ثمره‌ی کار را که خود بازمینی کرده است به مثابه برگ سبزی تحفه درویش و نام‌گذاری این طرح را به نام خویش بپذیرد، آن هم با شناختی که از ناپایداری‌های اندیشه، باورها و رفتارها و آدم‌ها به طور عام در این روزگار و این سرزمین در این زمانه دارد.



پیش‌گفتار

به قول شارل پگی خاطره‌نویسی در تقابل با تاریخ‌نویسی است، زیرا تاریخ گرچه از خاطره، درست‌نماتر است اما سرد است برخلاف حافظه که ذاتاً گرم و فروزان است،^۱ چه یاد دوران کودکی باشد، چه یادآور جوانسالی و پختگی و پیرانه‌سری.

کودکی دوران معصومیت است و سرآغاز طیران آدمی و گردش چرخ زندگی. ازینرو کودکی و نوجوانی، مخزن احساسات و ادراکات کهن و ماندگاری است پذیرای تعبیراتی که به خواب‌گزاری می‌ماند و هنرمند در سراسر عمر از آن توشه و مایه می‌گیرد. اما هرچه از آن دوران دور می‌افتیم، به مرور واقع‌بینی دلشکن بر خیال‌اندیشی و پنداربافی دلنواز چیره می‌شود و گاه آن را در سایه می‌افکنند ولی در بهترین حالات، امید بهبود زمانه همچون آتشی که هرگز نمی‌میرد در دل زنده می‌ماند و زبانه می‌کشد.

باری گفت‌وگویی که شرحش در این کتاب آمده است و حاصل مفاوضه و هم‌سخنی درازنفسی میان دوست هشیار و باریک‌بین دکتر ناصر فکوهی و این بنده از سال ۱۳۸۷ تا سال ۱۳۸۹ است، نقل بی‌فزون و کاست تاریخچه‌ی پیش از پنجاه سال سروکار داشتیم با مقوله‌ی فرهنگ در دستگاه دولت، بی‌پرده‌پوشی است. بنابراین همواره سعی بر این بوده است که مظلوم‌نمایی نشود و نعل باژگونه و وارونه نزنم تا برای مصلحتی، امر واقع را جز آنچه بوده است بنمایم، برخلاف سفارش شاعر:

1. Jérémie Piolat, *Portrait de colonialiste* 2011, p.82 et 148.

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عوفی

مسلمات به زمزم شوید و هندو بسوزاند

بنابراین کوشش شده که گذشته از دریچه‌ی زمان حال، نگرسته و ارزیابی نشود بلکه برحسب معیارهای مقبول و رایج زمانه، منتهی با نظری انتقادی که همواره شیوه‌ی نگرش و بازخورد بوده است، مورد سنجش قرار گیرد و لذا آنچه پیش آمده نه بی‌چون‌وچرا قدر بیند و بر صدر نشیند و نه یکسره با سبق ذهنی طرد شود، زیرا این هر دو رویه، نشان از اعتقادی مرامی و مسلکی دارد که نقادی را بر نمی‌تابد.

ویکتور هوگو در توجیه رمان نود و سه می‌گوید: «حقیقت تاریخ با حقیقت افسانه فرق دارد. سرشت حقیقت تاریخی و سرشت حقیقت افسانه یکی نیستند. حقیقت افسانه‌گون، چیزی ساختگی و وانمودی است که حاصلش، واقعیت تصوّر می‌شود؛ معهذاتاریخ و افسانه، هدف یگانه‌ای دارند که همانا نقش انسان جاوید پنهان در تصویر سیمای انسان فانی است». به بیانی دیگر، واقعیت تاریخی با گذشت زمان، گاه رنگ افسانه به خود می‌گیرد و در نتیجه، وقایع تاریخی گذشته با نگرشی افسانه‌آمیز، تعبیر و توجیه می‌شود.^۱ اما نقد گذشته و حال، داستان‌پردازی نیست و به همین جهت کاری نامشکور است که غالباً آجرش ضایع می‌ماند.

روایت گفت و شنودی که به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد، شرح کمابیش امین و بی‌ریای پاره‌ای امور فرهنگی و اجتماعی شایان ذکری است که سال‌های متمادی در آنها نقشی و دستی داشته‌ام و تقریباً طی دو سال، هر هفته به همت خستگی‌ناپذیر پرسشگر نکته‌جو، ضبط و ثبت شده است. گفتنی است که ذکر برخی پیش‌آمدها و واقعیات مهم فرهنگی که من شاهدشان بوده‌ام در این محاوره نیامده نه به سبب غفلت و نسیان بلکه از آن‌رو که آنها را قبلاً جایی دیگر شرح داده‌ام، از جمله:

در روزبازار زمانه، نشر میترا، ۱۳۷۷.

در بی‌دولتی فرهنگ، نشر مرکز، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۵.

شادی سال‌های شاگردی، مقاله، مجله‌ی کلک، فروردین-تیر ۱۳۷۶. ایضاً گفت‌وگو

با مجله‌ی بخارا، فروردین-اردیبهشت ۱۳۸۳.

۱. به قول فصیح فریبا وفی: «رویا از جایی می‌آید و واقعیت از جایی دیگر، رویا مال دیگران است و واقعیت مال خودمان. رویاها مشترک‌اند اما موقع روبه‌رو شدن با واقعیت، تنهای تنهاییم». ماه کامل می‌شود، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۹۷.

پرسه در پاریس، مقاله، مجله‌ی نافه، نوروز ۱۳۹۰.
یاد یاران، مقاله‌ای که صاحب نشریه‌ای به بهانه‌ای ناگفته از چاپش خودداری کرد
و در سایت Anthropologie دکتر ناصر فکوهی منتشر شد.
در اینجا لازم می‌دانم که از دکتر ناصر فکوهی که با بردباری و شکیبایی و حُسن
خلق و دانایی این گفت و شنید را سامان داد، صمیمانه سپاسگزاری کنم.
جلال ستاری

نخستین یادها

جناب ستاری از شما بسیار تشکر می‌کنم که دعوت به این مصاحبه را پذیرفتید؛ ما در این گفت‌وگوها قصد داریم مروری بر زندگی و آثار شما داشته باشیم و این کار را براساس دوره‌بندی‌ای انجام می‌دهیم که خودتان بیان کردید. بنابراین گفت‌وگو قاعدتاً براساس یک خط زمانی پیش می‌رود که خود آن هم از نقاط عطفی برگرفته شده که شما در زندگی‌تان به آنها باور داشته‌اید. بدین ترتیب مثل سکانس‌های یک فیلم، پیش می‌رویم. از دوران پیش از دبستان تا امروز. بنابراین قرار ما آن خواهد بود که خودتان این دوره‌ها را مشخص کنید. یعنی از سال تولدتان در سال ۱۳۱۰ تا سال‌های بعد از دبستان.

اولین دوره، دوران پیش از مدرسه تا سال ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ است. من آن‌چنان که مادرم حکایت می‌کرد، یک ماه زودتر از زمان معمول تولد نوزاد، در ۱۴ مرداد ۱۳۱۰ در محله‌ی خواهر امام رشت به دنیا آمدم، در پناه سید جلال‌الدین اشرف (آستانه)، بنا به نذر و نیاز مادرم، که چون نمی‌توانست به من شیر دهد، گاوی شیرده خریدند و به خانه آوردند تا از شیرش بنوشم. شاید محبت و عطوفت و کششی که نسبت به جانوران دارم و نمی‌توانم آنها را بیازارم از همین خصیصه‌ی دوران شیرخوارگی نشأت گرفته باشد. آشنایی با جهان غریزی از طریق انس با حیوانات، مورث آرامش هم هست.

دوره‌ی دوم، دوره‌ی مدرسه‌ی ابتدایی است (مدرسه‌ی عنصری رشت). در خرداد ۱۳۲۳ تحصیلات ابتدایی‌ام پایان یافت و گفتمنی است که در سال‌های اول و دوم

و سوم مدرسه‌ی ابتدایی، شاگرد اول کلاس بودم و در سال ۱۳۲۱، یعنی در سال چهارم، از م. آصف مدیر با کفایت دبستان، جایزه گرفتم و در سال ۱۳۲۳ شاگرد اول دبستان‌های پسرانه‌ی رشت، از دبستان عنصری شدم. پس از اتمام مدرسه‌ی ابتدایی، یک سال در رشت و یک سال در بندر انزلی و چهار سال هم در دارالفنون تهران درس خواندم و بعداً به فرنگ اعزام شدم.

در سال ۱۳۲۴ یعنی سال اول متوسطه که در دبیرستان شاهپور رشت درس می‌خواندم به پاداش شاگرد اول شدن در امتحانات نهایی ابتدایی از پرداخت شهریه معاف شدم.

در سال ۱۳۲۵ یعنی سال دوم متوسطه در دبیرستان فردوسی انزلی بودم و چهار سال بعد در دبیرستان دارالفنون تهران.

در سال ۱۳۲۹، دیپلم پایان تحصیلات متوسطه در رشته‌ی ادبی گرفتم و همان سال پس از توفیق در امتحانات کنکور به سوئیس اعزام شدم. (سوم ژانویه ۱۹۵۱ وارد ژنو شدم)^۱ و در سال ۱۳۴۱ بازگشتم.

📁 سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۱) برگشتید، آیا در این مدت به ایران سفر می‌کردید یا نه؟
نه اصلاً به ایران نیامدم ولی به جاهای دیگر اروپا سفر کردم.

📁 بعد از سال ۱۳۴۱ که به ایران آمدید چه؟

در سال ۱۳۴۱ که به ایران آمدم یگراست به دیدن یکی از دوستانم در سازمان برنامه رفتیم و سرانجام آنجا ماندگار شدم.

📁 یعنی به استخدام سازمان برنامه درآمدید؟

آری، بعد از مدت‌ها تلاش در سازمان برنامه استخدام شدم که داستان مفصلی دارد. آخرین پُستم در سازمان برنامه معاونت مدیریت فرهنگ و هنر و جهانگردی بود و سرانجام بر اثر اختلافی که با سازمان پیدا کردم در سال ۱۳۵۰ با حکم کارشناس مدیریت فرهنگ و جهانگردی به امضای مدیرعامل سازمان برنامه، خداداد فرمانفرمائیان، مورخ ۱۳۵۰/۴/۱ به وزارت فرهنگ و هنر منتقل شدم.

در پُست کارشناسی بود که با سازمان‌های فرهنگی ارتباط یافتیم از جمله با وزارت فرهنگ و هنر. پس از انتقال به این وزارتخانه تا زمان انقلاب آنجا بودم.

۱. سال ۱۳۲۹ شمسی = ۲۲ مارس ۱۹۵۰ تا ۲۲ مارس ۱۹۵۱ میلادی.

✍️ تا انقلاب که در وزارت فرهنگ و هنر بودید، بعد از انقلاب بازنشسته شدید؟ نه، اخراجم کردند.

✍️ یعنی رسماً اخراج شدید؟ آری بنا به برنامه‌ی پاکسازی رسماً اخراج شدم در سال ۵۸ پس از ۱۷ سال و ۱۰ ماه و ۸ روز خدمت.

✍️ یعنی در چه سالی به شما حکم دادند، همان سال ۱۳۵۸؟ آری حکم اخراج «بنا به لایحه‌ی قانونی مربوط به پاکسازی و ایجاد محیط مساعد برای رشد نهادهای انقلاب اسلامی» با تنزل گروه از گروه پایه‌ی ۱۱ به گروه پایه‌ی ۵ و (بعداً به پایه‌ی ۹) به امضای مرحوم حسن حبیبی در ۵۹/۴/۲۸.

✍️ عنوان حکم چه بود؟ به موجب آن حکم مرا به عنوان مشاور وزیر پاکسازی کردند.

✍️ پس آخرین سمت شما مشاور وزیر بود؟ بلی مشاور وزیر فرهنگ و هنر آقای مهرداد پهلبد که وزیر فرهنگ و هنر بود، بنا به حکم مورخ ۵۳/۵/۲.

✍️ فرمودید حکم شما را که حکم پاکسازی بود چه کسی برای شما صادر کرده بود؟

مرحوم حسن حبیبی که آن زمان، مدت کوتاهی وزیر فرهنگ و هنر شد.
✍️ یعنی امضای ایشان رسماً در پایین حکم پاکسازی شما بود. بعد از سال ۱۳۵۸ دیگر هیچ فعالیتی در وزارتخانه نداشتید؟ نه. خانه‌نشین شدم و کاری که خودم می‌خواستم کردم.

✍️ یعنی از سال ۵۸ (به استثنای چند ماه در دوران ریاست مرحوم حسن حبیبی) تا امروز را که حدود ۳۰ سال گذشته است می‌توانید به دوره‌هایی تقسیم کنید یا خیر؟ نه این واقعاً یک دوره‌ی یک‌پارچه است تا امروز.

✍️ البته به نظر من می‌توان این دوره‌ی یک‌پارچه را به چند دوره تقسیم‌بندی کرد: ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۶ سال‌های پیش از دبستان، ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۳ دبستان در رشت، ۱۳۲۴ دبیرستان در رشت، ۱۳۲۵ دبیرستان در انزلی، ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ دبیرستان دارالفنون در

تهران، ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ اقامت در ژنو، ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰ کارشناس سازمان برنامه که آخرین پست شما معاونت مدیریت فرهنگ و هنر جهانگردی سازمان برنامه بود، ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۸ مدیر و مشاور در وزارت فرهنگ و هنر. البته در وزارت فرهنگ و هنر پست من، اول، مدیریت کل دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی بود.

🔖 بالاخره این مدت را تماماً در وزارت فرهنگ بودید.

آری، ولی پست من آنجا نخست مدیر کلی برنامه‌ریزی فرهنگی بود و بعد از آن به موجب حکم مورخ ۵۳/۵/۲ مشاور وزیر شدم.

🔖 مشاور وزیر در چه حوزه‌ای بودید؟

مشاور وزیر در کل وزارتخانه.

🔖 و بعد از آن حکم از سال ۱۳۵۸ تا امروز هم به‌صورت پیوسته و مستقل فعالیت پژوهشی و فرهنگی انجام دادید. خیلی ممنون، پس ما بر اساس همین تقسیم‌بندی‌های تاریخی جلو می‌رویم.